



پوشکامہ - مسائل و مطالبات فرنگی
ہانا آرنت،
یک دور تمام

● ہانا آرنت/ب. پارخ/دکتر عزت اللہ فولادوند

Inédit

Hannah
Arendt

Responsabilité et jugement



PAYOT

320 pages, 22 €

Comment dire

PAYOT

ب. پارخ

ترجمه عزت‌الله فولادوند

هاننا آرننت (۷۵ - ۱۹۰۶)، یکی از برجسته‌ترین متفکران سیاسی قرن بیستم بود. در خانواده‌ای یهودی در شهر کونیگسبرگ به دنیا آمد. فلسفه خواند، نخست در ماربورگ شاگرد هایدگر و بولتمان بود و بعد در فرایبورگ و هایدلبرگ شاگرد هوسرل و یاسپرز. به قدرت رسیدن نازیها در آلمان به امیدهای او برای کار دانشگاهی پایان داد. در ۱۹۳۳ دستگیر و زندانی شد، ولی پس از مدتی کوتاه به فرانسه گریخت. در فرانسه چندی در اردوگاه زندانیان به سر برد و از آنجا در ۱۹۴۱ در آمریکا پناه جست و در آنجا پس از اشتغال به سمتهای مختلف در دانشگاهها، سرانجام به هیأت علمی مرکز جدید پژوهشهای اجتماعی پیوست.

آرننت با کتاب «ریشه‌های توتالیتاریسم» (۱۹۵۱) به شهرت رسید. این عنوان قدری گمراه کننده است، زیرا کتاب نه تنها با توتالیتاریسم (یا تعامت‌طلبی)، بلکه با ظهور یهود ستیزی و امپریالیسم و نژادپرستی، یا به قول آرننت سه عامل شرم‌آور عصر جدید، نیز سر و کار دارد. آرننت بحث می‌کند که توتالیتاریسم نازیها و استالینسم نماینده نوع یکسره جدیدی از فرمانروایی بر

* این مقاله (با اندکی تلخیص) ترجمه نوشته‌ای با این نام و نشان است:

B. Parekh, "Arendt, Hanna", Routledge Encyclopedia of Philosophy (London & New York: Routledge, 1998), I, 369 - 373.

مبنای ایده‌تولوژی و همزاد آن ارباب است. محور ایده‌تولوژی، ایده‌ای مشخص مانند نژاد یا طبقه یا ملت است. ایده‌تولوژی کم‌کم نتایج آن ایده را آشکار می‌نماید و نظامی در هم بافته به گرد آن به وجود می‌آورد تا بتواند حکومت و مدیریت جامعه را بر آن بنیاد نهاد. این کار ضرورتاً مستلزم ارباب است، یعنی، بنا به تعریف آرنست، کاربرد منظم و نهادینه و به دقت برنامه‌ریزی شده و از نظر قانونی بی‌حد و مرز خشونت جسمی و روانی. به عقیده آرنست، توتالیتراریسم در محیطی می‌روید و می‌بالد که شیرازه جامعه به صورت توده‌های سرگردان و بی‌ریشه از هم گسیخته باشد و دولتی پوک و بی‌مغز به شکل دستگاهی بی‌لگام و زورگو بر جامعه حکومت کند. توتالیتراریسم، به نظر آرنست، زاییده پشت کردن به دنیای عادی و متعارفی است که معمولاً می‌شناسیم، و نمونه اعلای آن اردوگاههای مرگ یا کار اجباری است، به معنای «دنیا» بی مکانیکی و تهی از صفات شخصی و فارغ از این جهان و بدون هرگونه فکر و احساس و هویت فردی و خلوت و باقی آنچه وجه امتیاز هستی انسانی است.

ریشه‌های توتالیتراریسم اثری بسیار مهم و حاوی بینش‌ها دربارۀ ماهیت و نقش نهادهای سیاسی و تضادهای درونی دولت‌های تک‌ملیتی جدید و نیاز آدمی به پایگاه و ریشه. اما ضمنیایی نیز داشت. آرنست توتالیتراریسم را پدیده‌ای مستقل و قائم به ذات می‌شمرد که بی‌مان به منظر ذاتی خود بال و پر می‌داد و تابع هیچ حد و مرز انسانی نبود. او نسنجیده دو «شکل» هیتلری و استالینستی توتالیتراریسم را مساوی می‌پنداشت، و بنای تحلیل‌هایش بر نظریه‌هایی دربارۀ انسان و جامعه بود که هیچ‌جا به وضوح به بیان نمی‌آمد و از آنها دفاع نمی‌شد. آرنست در آثار بعدی خویش بارها به سراغ همان مسائل فلسفی بزرگی رفت که بر اثر تجربه نازیسم پیش آمده بود ولی در «ریشه‌های توتالیتراریسم» به نحو کافی و وافق کاویده نشده بود. او پرسشهایی به میان می‌آورد از این قبیل که معنای انسان بودن چیست، به لحاظ فردی و جمعی چگونه باید زندگی کنیم، زندگی در چگونه‌دنیایی ممکن است معنا پیدا کند، چرا انسانها دست به کارهای شرارت‌آمیز می‌زنند، اندیشه و کردار چه رابطه‌ای با هم دارند، و مدرنیته چه آینده‌ای برای بشر تدارک دیده است.

نخستین بار آرنست در کتاب «وضع بشر» (۱۹۵۸) به برخی از آن پرسشها پرداخت. او میان دو گونه زندگی فرق گذاشت - زندگی وقف عمل^۱ و زندگی مصروف مراقبه^۲ - و توجه خود را به اولی معطوف کرد. آدمی، به عقیده آرنست، بخشی از طبیعت و تابع جبر آن است، ولی همچنین می‌تواند از طبیعت تعالی جوید و به راستی آزاد عمل کند. فعالیت انسان به سه قسم مشقت و

۱. vita activa

۲. vita contemplativa

کار و کنش منقسم است که هر یک بر اساس قسم پیشین صورت می‌گیرد ولی از آن فراتر و بالاتر می‌رود. مشقت و زحمت همان فعالیت‌های مکرر روزانه و هدف از آن، معاش و باز تولید زندگی است. کار به معنای فعالیتی است که آدمیان بدان وسیله مهار طبیعت را به دست می‌آورند و جهانی پایدار و مشخصاً انسانی بین خویشتن و طبیعت حائل می‌سازند، شامل چیزهایی همچون خانه ساختن، حرفه‌ها و فنون، کتاب نوشتن، نقاشی و آهنگسازی. فقط کنش کیفیت اجتماعی دارد و غرض از آن، فعالیتی است که آدمیان بدان وسیله از طبیعت تعالی می‌جویند، با دیگران به تعامل می‌پردازند، چیزی نو آغاز می‌کنند، و اثری متمایز از خویشتن در جهان می‌گذارند. فقط کنش بیانگر استعداد و توان آدمی برای آزاد زیستن و تعالی جستن و دستاوردی مشخصاً انسانی است، و شامل اموری می‌شود همچون سخن و استدلال و اقناع و ابتکار و ایستادن در راه هدف و آرمان و اعتراض به بدی‌ها.

آرنت می‌گوید که کنش گرچه در همه شئون زندگی روی می‌دهد، اما جای آرمانی آن، سیاست است. پیش شرط‌های ضروری کنش، یعنی کثرت عده مشارکان و عمومیت و آشکارگی و فضای همگانی و مصالح مشترک و پیشینه‌های الهام‌بخش و امکان کسب نام جاودان، همه در حیات سیاسی فراهم می‌آیند. اجتماع سیاسی، اجتماعی که در آن همه با کنشگری و سخن گفتن با هم زندگی کنند، مردم را به میدان فرا می‌خواند که دلیرانه دست به کارهای فوق‌العاده زنند و داستانی الهام‌بخش از خود به جای نهند که به زندگی ایشان معنا بخشد و حیات اجتماعی را ارتقاء دهد، و از این راه استعدادهای نهفته در هستی آدمی را به فعلیت کامل رساند. به اعتقاد آرنت، به این دلیل انسان به طبع «جانور»ی سیاسی است.

آرنت معتقد است که جهان کلاسیک آتن و روم سلسله مراتب زندگی وقف عمل را پاس می‌داشت و جو زاینده کنش و آزادی و زندگی پر معنا را پرورش می‌داد. در دوره متأخر قرون وسطی و اوایل عصر جدید، اولویت از آن کار شد: ارباب حرفه‌ها و صناعات مورد ستایش قرار گرفتند. مدرنیته سلسله مراتب پیشین را معکوس کرد و دایره مدار زحمت و مشقت شد. وجه امتیاز آن اموری شده است مانند دغدغه مفرط درباره زندگی و نیازهای پایان‌ناپذیر آن، اخلاق ذهنیت‌گرایانه، فقدان ساختارهای با ثبات، خصلت جبری و ماشینی هستی انسانی و فرو کاستن دولت به سطح کارهای اداری. مدرنیته جو لازم را برای کنشگری پرورش نمی‌دهد، از این رو، مردم در جهان مدرن فرصت معنا بخشیدن به زندگی خویش را از دست داده‌اند و یا به زندگی‌های پوچ و بی‌معنا ادامه می‌دهند یا با پیروی از آنچه ادعا می‌شود قوانین حاکم بر تاریخ است به جستجوی معنایی کاذب می‌روند.

پس از «وضع بشر»، آرنت چند کتاب دیگر نوشت، همه حاوی بینش‌های اندیشه برانگیز ولی

فاقد دقت و صلابت و عمق فلسفی و خلاقیت آن کتاب. در ۱۹۶۱ مجموعه‌ای از شش نوشته کوتاه، بعضی بهتر و برخی ضعیفتر، موسوم به «میان گذشته و آینده» انتشار داد، و در آن به کاوش در ماهیت اقتدار و مرجعیت سیاسی و آزادی و فرهنگ به تفصیلی بیش از پیش و با همدلی و همفکری افزونتر با کانت پرداخت. او مصرانه عقیده داشت که تفکر سیاسی دارای خصلت عمومی و نمونه‌وار و مستلزم نگرستن به هر موضوع از جوانب مختلف است، و هر چه دامنه آن وسیعتر و متضمن همدلی گسترده‌تر باشد، اعتقاد یا داوری محصول آن، نمونه نظریهای بیشتر و، بنابراین، معتبرتر است.

در ۱۹۶۳ کتابی از او به نام «انقلاب» به چاپ رسید سرشار از ایده‌های آستن معنا ولی اجمالاً بررسی شده و حاکی از شتابزدگی. استدلال آرنت در آن کتاب این بود که انقلاب یکی از عالی‌ترین صورتهای کنش سیاسی و دارای ریشه‌های مدرن است و هدف آن پیوسته تأمین چارچوبی استوار برای پی‌ریزی آزادی بوده است. انقلاب چون دارای خصلت سیاسی است، در ایالات متحد آمریکا قرین کامیابی شد زیرا از حدود خود فراتر نرفت، ولی در فرانسه در ۱۷۸۹ شکست خورد زیرا دلمشغولی به مشکل فقر پایه‌های آن را سست کرد. مع هذا، حتی انقلاب آمریکا نیز با توفیق نسبی همراه بود، زیرا نتوانست به مجامع محلی و شهری جایگاهی در قانون اساسی کشور اختصاص دهد و مشارکت فعالانه سیاسی و رشد روحیه اجتماعی را تقویت کند. به سبب چند عامل، از جمله تأثیر و نفوذ عظیم بزرگترین نظریه‌پرداز انقلاب، کارل مارکس، انقلابی که الگوهای همه انقلابهای بعدی از جمله انقلاب ۱۹۱۷ روسیه شد، انقلاب فرانسه بود، نه انقلاب آمریکا. آرنت بر این عقیده است که آن انقلابها همه از ابتدا محکوم به شکست بودند. او خواستار شناختن قدر «گنجینه از دست رفته» سنت انقلابی می‌شود، به ویژه دلمشغولی آن به استقرار حکومتی بر پایه مشارکت همگانی که از پایین به بالا ساخته شود.

در ۱۹۶۳ آرنت همچنین بر مبنای محاکمه آدولف آیشمان در اسرائیل کتابی به نام «آیشمان در اورشلیم» انتشار داد. آیشمان یکی از افسران رژیم هیتلری بود که با وظیفه‌شناسی کامل و در اجرای دستورهای مافوق، چند هزار یهودی را در یکی از اردوگاههای مرگ آلمان به قتل رسانده بود. آرنت با جرح و تعدیل برخی از آرای پیشین خود در «ریشه‌های توتالیتاریسم» استدلال می‌کرد که جنایات عظیم آیشمان بیش از آنکه از شرارت و سبعیت برخاسته باشد از بی‌فکری محض مایه گرفته است، و او نه از یهودیها کینه به دل داشته، نه از دیگر آزاری لذت می‌برده، و نه شخصاً رذل و شریر بوده است. تنها کاری که کرده انجام وظیفه به طور مکانیکی به دلیل حس وفاداری کورکورانه به پیشوای آلمان بدون لحظه‌ای فکر به عظمت جنایات خویش بوده است. سیاه‌کاری او نه عمق اخلاقی داشته، نه از ژرفای روان وی برخاسته و نه مجذوب‌کننده است.

آیسمان، به نظر آرت، مردی خسته کننده و مبتذل و اخلاقاً سطحی بوده است که تبهکاریش گرچه غیر عمده نبوده، اما هیچ معنای عمیقی نزد خودش نداشته و جزئی از شغل خونین او بوده است. آرت با این کتاب مناقشه‌های شدید برانگیخت و از برخی از محافل یهودی و غیر یهودی طرد شد. تحلیل او گرچه نادرست نبود، ولی همه جوانب مسأله را شامل نمی‌شد، و از جمله، یهودستیزی دو آتشه نازیس را که به آن رنگ اخلاقی داده شده بود در بر نمی‌گرفت و توضیح نمی‌داد که چرا آیسمان درباره‌ی خود اندیشه نمی‌کرد. به بیان دیگر، آرت از کاوش در ماهیت و ریشه‌های عمیقتر مسأله شر قاصر مانده بود.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ آرت بیش از پیش به پژوهش در زندگی مصروف مراقبه روی آورد که تا آن هنگام نظری زودگذر به آن افکنده بود. حاصل این نخستین کتاب «حیات ذهن» بود که در ۱۹۷۸ پس از مرگ نویسنده انتشار یافت. آرت قصد کرده بود که این کتاب در سه مجلد به نگارش در آید و به ترتیب صرف تحلیل ماهیت و روابط متقابل سه نیروی اساسی آدمی، یعنی اندیشه و اراده و داور، شود، ولی اجل مهلت نداد که به اتمام بیش از دو مجلد اول توفیق حاصل کند. به عقیده آرت، زندگی مصروف مراقبه دو شکل به خود می‌گیرد، اندیشیدن و دانستن، که نمونه‌ی اعلای آنها به ترتیب فلسفه و علم است. اندیشه در جستجوی معناست؛ دانش با طلب حقیقت سر و کار دارد. علم تحقیق می‌کند که «چه هست» و انگیزه آن عشق پرشور به حقیقت است؛ فلسفه تحقیق می‌کند که «آنچه هست چه معنا دارد» و انگیزه آن عشقی همان قدر پرشور به فرزاندگی است. علم، تحلیلی و پژوهشی است؛ فلسفه متأمل و ژرف‌اندیش است. علم نتایج محکم به دست می‌دهد؛ فلسفه همواره محتاط و بی‌نهایت کاوشگر است و یقینی را که دیشب رشته است بامداد از هم باز می‌کند. علم محدود به دنیاست؛ فلسفه از دنیا تعالی می‌جوید و یگانه نمود آزادی آدمی است.

با نظری که آرت درباره‌ی اندیشه داشت، دشوار می‌توانست آن را به اراده و کنش ربط دهد. اراده نیرویی مربوط به این جهان و دیگر مردمان و بیانگر خواست دگرگون ساختن دنیا و ملاک یقین اخلاقی بود؛ ولی اندیشیدن در تنهایی و محتاطانه صورت می‌گرفت و نتیجه قطعی در بر نداشت. نظیر این مشکل در ربط دادن اندیشه به کنش نیز پیش آمد. آرت در حیرت بود که چرا بسیاری از فیلسوفان چنین خصومتی به حیات سیاسی جوامع آزاد نشان می‌دهند و از حکومت‌های اقتدارگرا پشتیبانی می‌کنند. گاهی او دلیل این امر را آرزوی بیجای فلاسفه به دست‌یابی به حقیقت درباره‌ی جهان و مجبور کردن مردم به زور منطق به پذیرش آن معرفی می‌کرد. ولی غالباً تأکید داشت که کار فلسفی ماهیتاً در تنهایی و فارغ از دنیا صورت می‌گیرد و، به این جهت، فیلسوف تکثر و پیش‌بینی ناپذیری و آشفتگی حیات سیاسی را بر نمی‌تابد. از این

رای لازم می‌آمد که سیاستگر و فیلسوف هرگز نمی‌توانند در آرامش با یکدیگر به سر برند، و فلسفه سیاسی امری محال است. آرنست این نتیجه را خوش نمی‌داشت، ولی شق دیگری به جای آن نمی‌دید.

آرنست متفکری بسیار مبتکر و خلاق بود که خدمت‌های بزرگ به فلسفه سیاسی کرد. بینش‌هایی عمیق درباره ماهیت و ساختار و نقش حیات سیاسی به ارمغان آورد، واژگانی کاملاً بدیع ابداع کرد، ابعادی از تجربه سیاسی را پژوهید که تا آن زمان مغفول مانده بود، و جنبه‌های فریبنده و خطرناک مدرنیته را نمایان ساخت. پرسش‌هایی جدید به میان آورد و شیوه‌هایی نوین برای پاسخ گفتن به پرسش‌های قدیم عرضه داشت و نشان داد که فلسفه سیاسی سیستماتیک لازم نیست نظامی پرعرض و طول به وجود آورد، و از این راه سنت فلسفه سیاسی را در روزگار افول زنده نگه داشت.





● هانا آرنٹ با پدر بزرگش ماکس آرنٹ



● پاول آرنت (پدر هانا آرنت)



● مادر هانا آرنت (مارتاکن)



پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



1928